

ادامه از صفحه ۹

من اینها را گفتم تا بیان کنم که یک خلأ وجود دارد و هر طرف در حال تلاش است تا خودش قوانین آینده را تعیین کند و درباره اسرائیل، وقتی آنها احساس کردند باید کارهای یکجانبه بیشتری بکنند یک چیز است اما ایرانی‌ها و موشکی که در این قضیه شلیک کردند یک موشک برد بلند ایرانی به همراه یک سر جنگی اساسی بود که از یک پایگاه سوری شلیک شد.

این پاسخ متفاوت از پاسخی است که در فوریه قبلی دیدیم و ایران یک پهپاد مسلح را مستقیما به سمت اسرائیل شلیک کرد، نه از طریق نیروهای نیابتی که سبک عادی ایرانی‌هاست [بلکه خود نیروهای ایرانی این کار را کردند]. این یک موضع تشدیدشده یا ارتقای سطح یافته از جانب ایرانی‌ها بود و بیانگر یک روند است. من این را گفتم چون اگر دنبال جایی هستیم که پتانسیل واقعی توسعه تنش و یک جنگ منطقه‌ای را دارد، اینجا است [این کار ممکن است به جنگ تمام عیار منطقه‌ای منجر شود و آمریکا را به جنگ بکشاند و باید به روس‌ها این پیام را بدهیم که اگر می‌خواهند آمریکا از سوریه خارج بماند، باید ایرانی‌ها را کنترل کند]. تازه راس به این موضوع اشاره نکرده که ایران اکنون یک خط قرمز بسیار شفاف در سوریه تعریف کرده و آن حمله مستقیم به اتباع ایرانی است. اسرائیل به خوبی می‌داند اگر اتباع ایرانی هدف قرار بگیرند پاسخ مستقیم و جدی دریافت خواهد کرد و به همین دلیل جز در حمله فرودگاه T۴، هرگز هیچ ایرانی در این حملات آسیب ندیده است. نقل این قطعه از دنیس راس نه برای تایید کامل سخنان او، بلکه صرفا با این هدف انجام شد که برای کسانی که این مقاله را می‌خوانند روشن کند منتقدان برنامه منطقه‌ای در ایران تا چه حد از واقعیت آنچه در میدان می‌گذرد دور و با صحنه بیگانه‌اند، و با این حال به خود اجازه می‌دهند درباره چیزی که نمی‌دانند قضاوت‌های قطعی هم بکنند!)

و آخرین نکته در این باره که در بند بعد آن را کمی باز خواهیم کرد این است که اساسا اسرائیلی که در پروژه اش معکوس جواب داده و خود به محاصره افتاده، اگر همین چند حمله تبلیغاتی را –که هدف اصلی آن ایجاد دست بالا بویژه در آستانه انتخابات آوریل برای نتانیاهو در سیاست داخلی سرزمین‌های اشغالی است– نکند، دقیقا چه کار دیگری برای حفظ آبرو باید انجام بدهد؟ و آیا ساده‌لوحانه‌تر از این کاری هست که کسانی در داخل ایران چنین پروژه‌ای را جدی بگیرند و آن را مبنای انتقاد از برنامه منطقه‌ای ایران قرار بدهند؟

ج- محاصره اسرائیل: بدون تردید اسرائیل اصلی‌ترین دشمن و حریف منطقه‌ای ایران است. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد پس از ظهور داعش در منطقه، اسرائیلی‌ها، هم به تکثیر گروه‌های تروریستی درون سوریه کمک قابل توجهی کردند و هم سعی کردند از تکفیری‌ها یک ارتش ایدئولوژیک برای خود بسازند که هدف نهایی آن محاصره ایران و فروبردن آن در یک چالش ژئوپلیتیکی و امنیتی بی‌سابقه بود. اسرائیل در گام نخست سعی کرد داعش سرزمین‌های بزرگی را در سوریه و عراق تصرف کند البته به این شرط که متعهد شود هرگز به جانب اسرائیل میل نکند– همچنانکه هرگز نکرد– در گام دوم اسرائیل سعی کرد بخش‌های سنی محور مقاومت بویژه گروه‌های فلسطینی را از ایران و حزب‌الله جدا کرده و از ظرفیت عملیاتی آنها علیه مقاومت استفاده کند. این امر به طور محدود رخ داد ولی در نهایت به پالایش، بازسازی و افزایش توان مقاومت گروه‌های فلسطینی و همچنین رشد اتکالی آنها به ایران و حزب‌الله (پس از آرمودن بقیه مدعیان) انجامید. سپس اسرائیل سعی کرد در تمام مرزهای ایران با همکاری آمریکا نامنی‌هایی ایجاد کرده و عوامل ایجادکننده این نامنی‌ها را به هم پیوند بدهد. اسرائیل بر اثر تحولات منطقه روپای خونین کردن همه مرزهای ایران را دست‌یافتنی می‌دید. به همین دلیل از آذربایجان و کردستان عراق بگیرید تا بلوچستان پاکستان گروه‌های تکفیری مثل فارچ رشد کردند. سپس اسرائیل سعی کرد آمریکا را به رویارویی نظامی با ایران در سوریه بکشاند. این امر چند بار به طور محدود رخ داد ولی در نهایت آمریکا دانست نمی‌تواند یک گزینه نظامی معتبر علیه ایران در سوریه خلق کند بی‌آنکه درگیر یک نبرد طاق‌فرسای زمینی شود. پس از آن اسرائیل به همراه سعودی و چند کشور دیگر به اسد پیشنه‌اد رها کردن ایران و معامله داد ولی اسد می‌دانست نمی‌تواند به دشمنان خونی‌اش اعتماد کند. بعد از آن اسرائیلی‌ها سعی کردند اعراب را به

رویارویی عملیاتی با ایران وارد کنند.

پروژه ای که MESA (ائتلاف راهبردی خاورمیانه) نامیده می‌شود و دستور کار اصلی اجلاس ورشو است، در واقع می‌خواست– و ناامیدانه هنوز هم می‌خواهد– به محور سازش اعتماد به نفس لازم برای رویارویی واقعی با ایران و مقاومت را بدهد، هدفی که روز به روز دست یافتن به آن دشوارتر می‌شود. در گام بعد، اسرائیل با همکاری نهادهای امنیتی دولت ترامپ و سرمایه‌گذاری بازیگرانی مانند «محمد بن‌زاید» حاکم امارات به فکر توسعه عملیات امنیتی درون مرزهای ایران افتاد. مجموعه عملیات‌های تروریستی که عدد آنها از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند، همه ریشه در این طراحی داشته است. در نهایت هم اسرائیل سعی می‌کند از تمرکز عملیاتی ایران در سوریه با ابزارهای مختلف بکاهد اما آنچه واقعا در پی آن است، فقط این است که نیروهای مشخصا ایرانی به مرزهای سرزمین‌های اشغالی نجسبند والا سوری‌ها و دیگران همین حالا در مرزهای اسرائیل ایستاده‌اند و از نتانیاهو هم کاری ساخته نیست، ضمن اینکه آنگونه که «اموس هارل» در دی‌ماه ۹۷ برای «هآرتص» نوشت، ارزیابی‌های اطلاعاتی اسرائیل در این باره تردیدی باقی نگذاشته که نه فشار اسرائیل و نه لابی روس‌ها منجر به ترک مرز سرزمین‌های اشغالی از سوی مقاومت نشده و آنها هم‌اکنون در جایی که باید باشند حضور دارند. این مجموعه بسیار متنوعی از اهداف ضدایرانی است که اسرائیل تلاش کرد با سواستفاده از اوضاع به هم ریخته و آشفته منطقه آنها را محقق کند اما آنچه عملا رخ داده فرسنگ‌ها با چیزی که صهیونیست‌ها می‌خواستند فاصله دارد. تردیدی نیست که یک جبهه جدید ضداسرائیلی در سوریه باز شده. اینکه این‌جبهه چه زمانی و تا چه حد عملیاتی شود کاملا بستگی به تصمیم فرماندهان مقاومت دارد. اکنون اسرائیل در مرزهای جنوبی، شمالی و شرقی خود تحت محاصره یک ارتش چندملیتی مجهز به تسلیحات راهبردی است و پروژه‌ای که بنا بود به محاصره ایران منجر شود، به محاصره اسرائیل ختم شده است! اطلاعات مسبوطی وجود دارد که نشان می‌دهد همه تلاش اسرائیل در یک سال گذشته خارج شدن از این تنگنای راهبردی و فاصله گرفتن ایران از مرزهای سرزمین‌های اشغالی بوده نه آنطور که در رسانه‌ها ادعا می‌شود اخراج ایران از سوریه؛ هدفی که خود می‌دانند تحقق آن بی‌معناست. ایران با ۷ سال کوشش اکنون هم اسرائیل و هم سعودی را در مخمصه‌ای راهبردی گرفتار کرده و انرژی و توان آنها را به میزانی تحلیل برده که روزی نیست که واسطه و پیغام برای ایران نفرستند و خواستار همکاری برای خروج از این وضعیت نشوند. چیزی که این محاصره را دردناک‌تر کرده این است که برآوردهای اطلاعاتی در اسرائیل حکایت از این دارد که آمریکا در حال ترک منطقه است (به عنوان نمونه مراجعه کنید به نشستی با «دیوید پترائوس» که «اورشلیم پست» آن را روز ۹ بهمن گزارش کرد) بنابراین اسرائیل در مقابل ایران تنهاتر هم خواهد شد. به بند کشیدن دشمنی به خطرناکی اسرائیل و بازداشتن آن از اینکه حتی فکر رویارویی با ایران را بکند، دستاورد دیگر برنامه منطقه‌ای ایران است. اگر چنین برنامه‌ای وجود نداشت امروز باید درباره خطرات هر روزه نظامی و امنیتی سخن می‌گفتیم که دولت تروریستی داعش با کمک اسرائیل برای ایران ایجاد می‌کرد. نکته مهم دیگری که باید در اینجا به آن اشاره کرد ارزش راهبردی ایجاد جبهه سوم علیه اسرائیل است. به نوشته روزنامه «یدیעות آحرانوت»، ژنرال ارتش اسرائیل شهرپورماه گذشته به صراحت گفته است اسرائیل توان نبرد همزمان در دو جبهه را ندارد. در شرایطی که فرمانده آتی ارتش اسرائیل توان آن برای نبرد همزمان در دو جبهه را زیر سوال می‌برد، وضعیتی که ایجاد شده این است که اسرائیل باید خود را برای جنگ در ۳ جبهه آماده کند و این در واقع معنایی جز خاموش شدن موتور ارتش اسرائیل به عنوان مخرب‌ترین نیروی نظامی منطقه ندارد. معنی عملی این خاموشی در جنگ اخیر غزه آشکار شد که نتانیاهو ولو به قیمت تحقیر ارتش آن رژیم نتوانست بیش از ۴۸ ساعت به درگیری ادامه بدهد، چرا که کابوسی به نام فعال شدن همزمان ۳ جبهه حتی برای یک لحظه او را رها نکرد. اینجااست که ارزش راهبردی حضور در سوریه و قابلیت آن برای مهار دشمنی که اگر بتواند یک لحظه در حمله به ایران تردید نمی‌کند آشکار می‌شود، ضمن اینکه می‌توان فهمید از حیث راهبردی چه بلایی سر اسرائیل آمده بنابراین درک دست و پا زدن‌ها و حملات

ایذایی آن هم راحت‌تر می‌شود.

ج- افزایش بی‌سابقه اعتبار جهانی ایران: نکته دیگری که تقریبا همه محققان غربی– حتی آنها که به شدت منتقد برنامه منطقه‌ای ایران هستند– به آن اذعان دارند این است که این برنامه اعتبار بین‌المللی ایران را به شدت افزایش داده و تقویت قدرت چانه‌زنی ایران منجر به رشد بی‌سابقه جایگاه راهبردی آن در جهان شده است. نمونه‌ای که تقریبا همه صاحب نظران در این زمینه به آن استناد می‌کنند، موفقیت سردار «قاسم سلیمانی» در وارد کردن روسیه و شخص «ولادیمیر پوتین» به عرصه نبرد نظامی در سوریه است. این ورود به اندازه‌ای مهم است که می‌توان تاریخ خاورمیانه را به دو مقطع قبل و بعد از دیدار ژوئیه ۲۰۱۵ در مسکو تقسیم کرد. من بسیار مایلم بدانم منتقدان داخلی برنامه منطقه‌ای ایران آیا هرگز می‌توانند تصور کنند با هیچ شیوه‌ای از دیپلماسی و مذاکره بتوان کشوری مانند روسیه و رئیس‌جمهور آن را وارد معادله‌ای چنین حساس کرد؟ این کاری است که قاسم سلیمانی انجام داد تا به طور ویژه ماهیت متفاوت منطق حاکم بر مدیریت برنامه منطقه‌ای ایران را از دیگر پرونده‌هایی که «دیپلمات‌ها» آن را اداره می‌کنند روشن کند. این فقط یک نمونه از وزن و اعتباری است که برنامه منطقه‌ای در اختیار ایران قرار داده و اگر بنابر فهرست کردن حجم برگ‌های برنده‌ای باشد که ایران به سبب درگیری منحصربه‌فرد خود در تحولات منطقه به‌دست آورده، کار به درازا خواهد کشید. به‌واسطه همین قدرت و نفوذ است که ایران در منطقه آمریکا را وادار به کارهایی کرده که مشخصا به ضرر آن بوده اما چاره‌ای جز آن نمی‌دیده است. خروج اجباری از سوریه صرفا آخرین مورد از این فهرست طولیل است.

همه این بندها در پاسخ به همان یک بند نوشته شد که کسانی ادعا کرده بودند برنامه منطقه‌ای ایران فاقد دستاورد است. تقریبا همه این موارد در ادبیات راهبردی منابع غربی با بسامد بالا تکرار شده و تازه آنها همه تلاش خود را کرده‌اند که تا می‌توانند مساله را کوچک‌نمایی کنند. هنوز جنبه‌های بسیار دیگری از این بحث باقی مانده که امیدوارم در نسخه‌های بعدی این نوشته، امکان سخن گفتن درباره آنها دست بدهد.

هزینه مقاومت: برنامه منطقه‌ای، اقتصادی ترین برنامه راهبردی ایران

بخش دیگری از حملات به برنامه منطقه‌ای ایران حول این ایده شکل گرفته که برنامه منطقه‌ای ایران فاقد دستاورد نیست اما دستاوردهای آن به ۲ دلیل هزینه‌ای بسیار سنگین برای ایران داشته و لذا برنامه منطقه‌ای ایران به‌صرفه نیست. دلیل اول آن است که ادعا می‌شود میزان منابع مالی و اقتصادی‌ای که از سوی ایران برای این برنامه هزینه شده، اگر صرف حل مشکلات اقتصادی کشور می‌شد، می‌توانست بسیاری از مسائل را حل کند، بویژه که مردم ایران اکنون خود با مشکلات فراوانی دست به گریبانند. و دلیل دوم این ادعاست که این برنامه منطقه‌ای ایران بود که باعث خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌ها شد و در نتیجه این برنامه نقشی مهم در فشارهای اقتصادی داشته که این روزها بر مردم ایران وارد می‌شود. درباره این ادعاها که مضمون اصلی و مشترک تبلیغات آمریکا و اسرائیل و همزمان با آنها تعدادی از غربگرایان داخلی علیه برنامه منطقه‌ای ایران است، به چند نکته اصلی باید توجه کرد.

۱- واقعیت این است که هزینه‌های مالی مصرف‌شده برای برنامه منطقه‌ای ایران هیچ نسبتی با ادعاهایی که در رسانه‌ها درباره آن مطرح می‌شود، ندارد. اتفاقا اگر به اعداد و ارقامی که خود غربی‌ها– با هدف پرهزینه و کم‌دستاورد نشان دادن برنامه منطقه‌ای ایران– منتشر کرده‌اند نگاه کنیم، همان‌ها را مبنای قضاوت قرار دهیم (که روشن است از حیث روش شناختی بسیار نادرست و گمراه‌کننده است) نتیجه واضحی که می‌توان گرفت این است که برنامه منطقه‌ای ایران بسیار اقتصادی اداره شده و ایران توانسته با هزینه‌ای بسیار اندک نسبت به رقبای خود، دستاوردهایی بسیار بیشتر از آنها کسب کند. بر اساس داده‌های موجود، ایران در حالی مقاومت در منطقه را راهبری می‌کند که هزینه‌های اقتصادی آن به سختی به یک درصد هزینه آمریکا و متحدان و مزدوران آن می‌رسد. ایران و گروه‌های مقاومت عموما ابعاد مالی خود را افشا نمی‌کنند اما اشخاص و نهادهای گوناگون وابسته به غرب تخمین‌های متعددی از میزان کمک‌های مالی ایران منتشر کرده‌اند. نیت آنها از انتشار این ارقام اجرای پروپاگاندا علیه ایران و سپاه است لذا طبیعی است که تخمین‌ها را رو به بالا گرد نموده یا در آن اغراق

نمایند. برخی از داده‌های مهم منتشر شده از سوی منابع ضد ایرانی چنین است:

– هزینه‌های منطقه‌ای آمریکا، سعودی و امارات: هزینه‌های منطقه‌ای آمریکا سرسام‌آور است و بسیاری از پروژه‌های آنان نیز به شکست منجر شده است. به طور مثال آمریکا در جنگ افغانستان ۸۴۱ میلیارد دلار مستقیما هزینه کرده است و با احتساب هزینه‌های غیرمستقیم این عدد به ۲ هزار میلیارد دلار می‌رسد. هزینه آمریکا در عراق بیشتر نیز بوده است. هزینه مستقیم آمریکا در عراق ۱۷۰۰ میلیارد دلار (تا سال ۲۰۱۱) بوده است و با احتساب هزینه‌های غیرمستقیم، این میزان به ۳۷۰۰ میلیارد دلار رسیده است. در مجموع هزینه آمریکا در این دو کشور به تنهایی، به ۶ تریلیون دلار می‌رسد که در مبارزات انتخاباتی مورد اشاره ترامپ نیز قرار گرفت. این هزینه به قدری بالاست که سهم به سزایی در ایجاد بحران مالی ۲۰۰۸ در آمریکا ایفا کرد. توطئه علیه سوریه نیز دارای ابعاد مالی گسترده‌ای بوده است. بار مالی این جنگ بر عهده متحدان آمریکا بوده است. سعودی، قطر، امارات، کویت، ترکیه و… از مهم‌ترین تامین‌کنندگان مالی این جنگ بودند که این امر باعث سخت شدن گردآوری میزان دقیق هزینه جنگ سوریه می‌شود. نخست‌وزیر سابق قطر در مصاحبه با بی‌بی‌سی از تلف شدن ۱۳۷ میلیارد دلار برای براندازی حکومت اسد خبر داد. معلوم نیست این رقم متعلق به عملکرد خود قطر است یا بقیه کشورها را نیز لحاظ کرده است. جنگ یمن نیز بسیار پرهزینه بوده است. برآوردها حاکی از آن است سعودی ۱۰۰ میلیارد دلار طی ۳ سال گذشته در یمن هزینه کرده است. هزینه امارات نیز ۵۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. تداوم جنگ ماهیانه ۵ تا ۶ میلیارد دلار هزینه بر دوش آنان می‌گذارد.

– تخمین غرب از هزینه‌های ایران در منطقه: نهادهای متعدد غربی تخمین‌ها و آمارهای متعددی در زمینه هزینه ایران در منطقه انجام داده‌اند. براین هوک در نشست بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها اعلام کرد ایران هر سال ۷۰۰ میلیون دلار در اختیار حزب‌الله قرار می‌دهد و ۱۶ میلیارد دلار هزینه حمایت از نیروهای نیابتی در سوریه، عراق و یمن نموده است. (این عدد متعلق به بازه ۶ ساله است). وی میزان کمک ایران به گروه‌های فلسطینی را ۱۰۰ میلیون دلار اعلام کرد. «ئاتان سپلر» معاون هماهنگ‌کننده ضدتروریسم در وزارت خارجه آمریکا نیز مدعی است ایران سالانه یک میلیارد دلار برای حمایت از نیروهای نیابتی هزینه می‌کند. یک مقام دیگر وزارت خارجه آمریکا نیز کمک ایران به حوثی‌ها را چندصد میلیون دلار در سال عنوان کرد. گزارش دیگری به نقل از نهادهای اطلاعاتی اسرائیل ادعان می‌دارد ایران ۷۵۰ میلیون دلار جهت استقرار نیروهای سپاه در سوریه هزینه کرده است. به وضوح دیده می‌شود که حتی بیشترین تخمین‌ها از هزینه منطقه‌ای ایران نیز قابل مقایسه با هزینه دشمنان مقاومت نیست. این اعداد و ارقام بخوبی نشان می‌دهد ایران برنامه منطقه‌ای خود را که برتری‌های راهبردی بی‌سابقه‌ای برای آن به ارمان آورده با هزینه‌ای بسیار اندک در مقایسه با رقبای خود مدیریت کرده است. برای تولید امنیت و ایجاد برتری راهبردی در فضایی که منازعات در آن بسیار پرشدت و رقبا بسیار سرسخت و پای کارند و اساسا محدودیتی در هزینه کرد منابع ندارند، هزینه فعلی برنامه منطقه‌ای ایران– تازه آنگونه که دشمنان ایران روایت کرده‌اند– نه فقط زیاد نیست بلکه در مقایسه به نحو عجیبی اندک و فقیرانه هم جلوه می‌کند. بنابراین منتقدان برنامه منطقه‌ای ایران شاید در این‌باره خاص باید اتفاقا به تحسین برنامه منطقه‌ای ایران و شیوه مدیریتی آن بپردازند که با هزینه‌ای ناچیز توانسته رقبایی چنین قدرتمند و دارا را کنترل کند. «پاتریک کلاوسون» محقق ارشد موسسه واشنگتن آبان‌ماه گذشته جمله جالبی در این باره گفت. او در نشست موسسه هریتیج با استناد به همین فکت‌ها می‌گوید سپاه می‌تواند استدلال کند که به نسبت دولت روحانی بسیار بهتر عمل کرده است!

۲- مساله دوم این است که ببینیم آیا واقعا– چنانکه ادعا می‌شود –برنامه موشکی و منطقه‌ای ایران عامل اصلی خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌ها بوده یا اینکه این افتادن در همان دامی است که آمریکایی‌ها گسترده‌اند و ریشه اصلی موضوع چیز دیگری است. آنچه آمریکایی‌ها در ظاهر می‌گویند این است که هدف آنها متوقف کردن برنامه موشکی و منطقه‌ای ایران است. در داخل ایران هم کسانی ساده‌دلانه– و البته

برخی مغرضانه– همین حرف را تکرار می‌کنند که اگر ایران به آنچه آمریکایی‌ها می‌خواهند تن بدهد فشارهای اقتصادی منتفی خواهد شد. اگر به صحنه رویارویی دولت آمریکا و ایران بر سر برجام اما نگاهی بیفکنیم موضوع به یکباره وارونه می‌شود. روزی که دولت ترامپ از برجام خارج شد یک ایده مرکزی داشت و آن این بود که برجام باید به سایر حوزه‌های نگرانی راهبردی آمریکا از ایران بویژه برنامه منطقه‌ای و موشکی تسری پیدا کند. چنانکه من بارها گفته‌ام آمریکا به این دلیل از برجام خارج نشد که آن را بد می‌دانست بلکه به این دلیل از آن خارج شد که آن را کم‌ارزایی می‌کرد و عقیده داشت چنین توافقی باید شامل همه جنبه‌های تهدید ایران علیه آمریکا بشود. در واقع نکته کلیدی که عموما مغفول می‌ماند این است که چیزی که آمریکا را از برجام خارج کرد نه برنامه موشکی و منطقه‌ای، بلکه امید آمریکا به گرفتن امتیازهای بیشتر از دولت روحانی و شکل دادن به توافقاتی مشابه برجام در حوزه‌های موشکی و منطقه‌ای بود. ترامپ برجام هسته‌ای را گروگان گرفت نه به این دلیل که آن را واقعا یک توافق بد می‌دانست بلکه به این دلیل که عقیده داشت می‌توان امتیازهای بیشتری هم از ایران گرفت و دولت اوباما در این زمینه کوتاهی کرده است. بنابراین اگر منتقدان برنامه منطقه‌ای ایران در پی علت اصلی خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌ها می‌گردند، باید آن را در محاسباتی جست‌وجو کنند که خود برای دولت آمریکا ایجاد کرده‌اند و الا در صورتی که دولت آقای روحانی می‌توانست محاسبات دولت آمریکا را مدیریت کند و آدرس‌های آشکار و پنهان پی در پی در این باره که ایران آماده توافق بر سر برجام‌های ۲ و ۳ است به غرب ارسال نمی‌شد، دولت ترامپ هم به لحاظ راهبردی منطقی برای خروج از برجام به امید دست یافتن به توافقی‌های بزرگ‌تر نمی‌دید.

۳- موضوع دیگر این است که منتقدان برنامه منطقه‌ای ایران باید روشن کنند اساسا چه مقدار هزینه اقتصادی را برای برنامه دفاعی، تولید امنیت و مقابله با دشمنان کشور منطقی می‌دانند؟ و سوال مهم‌تر اینکه جریان منتقد برنامه منطقه‌ای باید روشن کند چه نگاهی به هزینه‌کرد اقتصادی در این حوزه دارد؛ هزینه برای امنیت را یک سرمایه‌گذاری پیشگیرانه برای جلوگیری از پرداخت هزینه‌های سنگین‌تر در بحران‌های بزرگ‌تر می‌داند یا دور ریختن پولی که می‌تواند صرف امور روزمره شود در حالی که تهدیدها به حال خود رها شده‌اند و هر روز به کشور نزدیک‌تر می‌شوند؟ منتقدان عمدا حاضر به ورود به هیچ یک از این بحث‌ها نیستند، چرا که ارائه پاسخ‌های شفاف به این سوال‌ها کل پروژه عملیات روانی آنها را مختل می‌کند.

۴- نکته بعدی مربوط به فرصت‌های اقتصادی بی‌ظفیری است که برنامه منطقه‌ای ایران برای کشور فراهم آورده اما دولت قادر یا مایل به استفاده از آنها نبوده است. این نوشته مجال بحث درباره جزئیات این موضوع را ندارد که چه میزان از پروژه‌های معدنی، ترانزیتی، انرژی، مخابراتی، بندری، کشاورزی و… در سال‌های گذشته به سبب حضور ایران در عراق و سوریه به ایران پیشنهاد یا واگذار شده اما دولت به دلیل دیدگاه خاصی که درباره تحولات منطقه دارد به آنها بی‌توجهی کرده یا در استفاده بموقع از آنها ناکام مانده است. بسیار مفید خواهد بود اگر دولت کمی در این باره شفاف‌سازی کند که چه میزان فرصت‌های اقتصادی بر اثر برنامه منطقه‌ای ایران برای کشور ایجاد شده و بلااستفاده رها شده است.

این نوشته هنوز کامل نیست و بخش‌های مهمی از بحث باقی مانده است که در بخش دوم پیگیری خواهد شد اما به عنوان جمع‌بندی اجازه بدهید جمله‌ای از «انتونی کردزمن» استراتژیست برجسته آمریکایی را که ابتدای دی‌ماه ۹۷ در وب‌سایت پایگاه اینترنتی «مرکز مطالعات بین‌المللی و راهبردی» منتشر شده، نقل کنم. کردزمن می‌گوید: «ترامپ در واقع آمریکا را در موقعیتی قرار داده است که این کشور در همه جبهه‌ها در حال باخت است». ظاهرا تنها جبهه‌ای که آمریکایی‌ها به آن امید جدی بسته‌اند، جبهه عملیات روانی با کمک برخی عوامل‌شان در داخل ایران است که البته در آن هم شکست خواهند خورد منتها شاید موجب شود جامعه ایرانی یک بار برای همیشه تکلیف خود را با کسانی که یک بار در سال ۸۸ برای تحریم دلالی کردند و این بار هم به کمک اسرائیل آمده‌اند تا آن را از شکست خفت‌باری که گرفتار آن شده– آن هم در لحظات آخر– نجات بدهند، روشن کند.